

پیغام پیغام

دوست دارم و عاشق دیدار آشنا هستم و می‌تونم این موضوع رو همه‌جا، جاب بزنم!

* ای بابا خانم بخشنده‌نسب، ما که همیشه نمی‌تونیم نامه تعداد خاصی از مخاطب‌ها را در این صفحه گزارش کنیم. اگر این کار را انجام بدهیم، ممکن است سوءتفاهم پیش بیاید که فقط همین تعداد خاص هستند که برای ما نامه می‌فرستند... شما به بزرگی خودتان ما را ببخشید.

پیامک‌ها

۱. عجب ویژه‌نامه‌ای بود لب ساحل!
۰۹۱۷-۱۸۱۲
«تبریک میگم. ویژه‌نامه خوبی دارید. ویژه‌نامه «شمال» تان خیلی خوب بود، فقط عکس‌های بکار رفته در آن کمی از نظر فنی ضعیف بودند. اگر از بین عکس‌های مسافران تابستانی، فراخوان بگذارید خیلی خوب میشه»

* آقای سیادت عزیز... ویژه‌نامه‌ای که در مورد «شمال» ملاحظه فرمودید، یک ویژه‌نامه کاملاً مستقل و جداگانه از نشریه دیدار آشنا بود که به سفارش وزارت کشور تهیه شده بود. فعلاً شماره دومی از سری ویژه‌نامه شمال در کار نیست و شماره دومش رفت تا تابستان سال بعد. اما اگر قرار شد سال بعد باز هم چنین ویژه‌نامه‌ای در بیاریم، حتماً فرمایش شما را آویزه گوش‌مان خواهیم کرد. خدمت آن دسته از مخاطبان مجله هم که الان چشمان‌شان از تعجب گرد شده، باید عرض کنیم که در مورد «ویژه‌نامه شمال» که تا به حال صدایش را درنیاوردیم، در شماره آینده توضیحات مفصلی خواهیم داد تا شما هم متوجه بشوید که جریان از چه قرار بوده!

پیغام پیغام

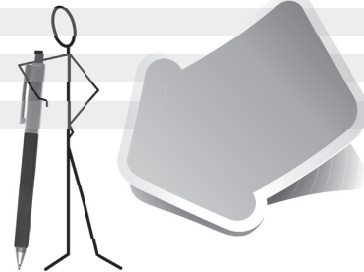
۱. دسته کلید باشید!

خانم «رها» در وبسایت مجله برای ما پیغامی گذاشته‌اند که امیدواریم سایر مراجعه‌کنندگان وبسایت ما، از ایشان یاد بگیرند و بعد از دیدن وبسایت دیدار آشنا، بدون نظر گذاشتن، جیم نشوند! «سلام. خسته نباشید. به نظر من مجله خوب جامعی دارید. اما اگر کلیدی‌تر و کوتاه‌تر سخن بگویید، بهتر است. چون خوانندگان امروز کم‌تر حوصله می‌کنند مطالب را تا انتها بخوانند.» * سرکار خانم رها...

اتفاقاً بخش قابل توجهی از مجله ما با همین سیاست «کلیدی» بودن تهیه می‌شود و از بس سعی می‌کنیم حجم مطالب نوشتاری در صفحات مان کم باشد، حس می‌کنیم مجله مان «دسته کلید» است! البته صفحاتی هم داریم که یک مقدار مطالب‌شان طولانی‌ست که نمی‌شود کاریش کرد! بعضی وقت‌ها واقعاً لازم می‌شود که مطلب طولانی شود. از تعارف هم اگر بگذریم، تنبل شدن مخاطب‌های نشریات نوشتاری (البته بلانسبت شما) توجیه نمی‌شود که تا این حد مطالب مختصر شوند! یک مقدار هم ایراد از بی‌حوصلگی ما ایرانی‌ها در مطالعه کردن است!

۲. گلایه می‌کنم، توی گوش تون هم می‌زنم!

خانم «بخشنده‌نسب» از آن مخاطب‌های قدیمی دیدار هستند که یک جورهایی حق آب و گل دارند. اصلاً اگر ما هر ماه نامه‌ای ایشان را نخوانیم، بیمار می‌شویم! ایشان در نامه جدیدشان برای ما مرقوم فرموده‌اند: «تا زگی‌ها کمتر تحویل‌مان می‌گیرید! اصلاً یادی از من نمی‌کنید! انگار نه انگار... این گلایه را باید می‌گفتم. اما مجله‌تان را خیلی



روی میز تحریریه

دیدار
۳۴
ش ۱۳۱

● با حالی از خودتونه!

ما کلاً آدم‌های باحالی هستیم؛ به چند دلیل: اول این که خودمان را تحویل می‌گیریم و از خودمان حسابی تعریف می‌کنیم. دوم این که «فوقش دکترای پی‌اچ‌دی» فیل هواکنی داریم! و سالی یک بار تغییر دکور می‌دهیم که حوصله‌تان سر نرود. نمونه‌اش هم صفحه جدیدالتأسیس «مشاوره آشنا» و «دیدار برخط» که جایگزین صفحاتی مثل «سینمای آشنا» و «تحلیل آشنا» شده‌اند. سوم هم این که با حالی از خودتونه!

● بدخواه مدخواه اگه دارین...؟!

یک همکاری توی دفتر مجله داریم که آقای «شعبانی» صدایشان می‌زنیم! اتفاقاً توی در و همسایه هم آقای «شعبانی» صدایشان می‌زنند و بر حسب اتفاق، توی قوم و خویش هم به همین عنوان صدایشان می‌زنند! تنها نتیجه‌ای که می‌شود از این بحث استخراج نمود (!) این است که از قرار معلوم فامیلی ایشان «شعبانی»‌ست و ما بیخودی خودمان را توی زحمت فکر کردن انداخته‌ایم! از قضای روزگار، این آقای «شعبانی» ما در یک اقدام انتحاری، گول خوردند که برای طرح روی جلد شماره قبلی، سوژه عکاسی‌مان بشوند. از همان روزی که مجله چاپ شد کلیه دوستان و همکاران، از ایشان به عنوان «آقای طرح روی جلد» یاد می‌کنند! این همه روده‌درازی کردیم که اگر بدخواه مدخواه دارید، عکسش را به ما برسانید تا یک طرح جلد از ایشان تهیه نموده و حال‌شان را بفرستیم توی قوطی!

● فتح باب شد

از وقتی سی و چند نفر از بزرگواران اداره ارشاد فلان شهرستان، به صورت دسته جمعی پاسخنامه مسابقه مجله را برایمان فرستاده‌اند، از قرار معلوم مد شده که سایر کارمندان سایر ادارات سایر شهرستان‌ها هم دست به چنین ابتکاراتی بزنند. ما هم حرفی نداریم؛ اما محض رضای خدا بیایید و لااقل سی چهل تا از این فرم‌ها را با یک دست خط کپی بگیرید! لااقل هفت هشت نفری زحمت کپی نمودن را به عهده بگیرید که ما نفهمیم!